

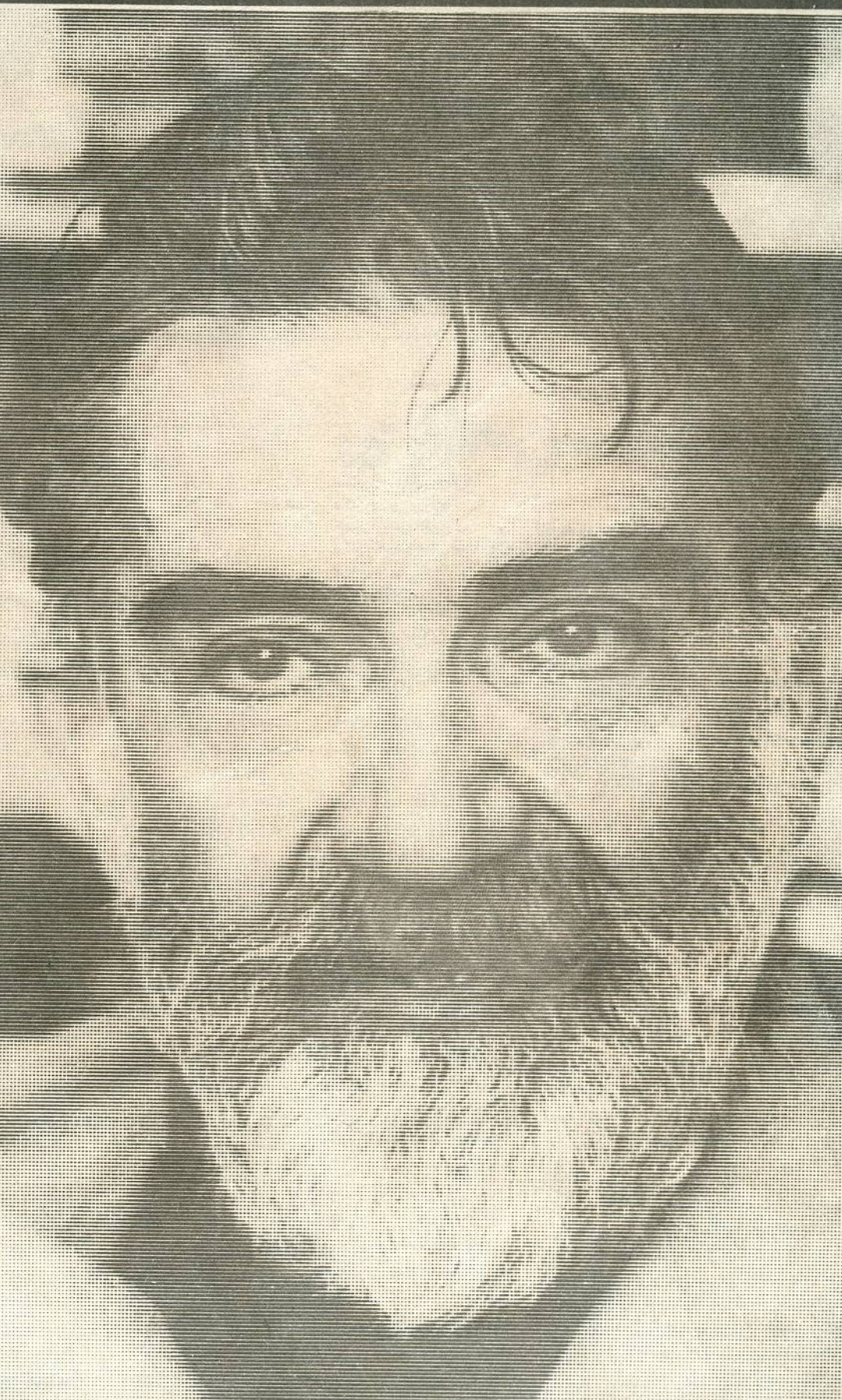
کتابخانه فرهنگی

۲

سال چهارم
اردیبهشت ماه ۶۶

بهای هر شماره ۵۰ ریال

احمد بانیور
استاد محمد تقی جعفری
استاد عبدالحسین حائری
دکتر حکیمه دبیران
دکتر حسین رزمجو
احمد شفیعیها
دکتر رضا فدسی مشهدی
سید عباسی
دکتر عبدالکریم گلشنی
اکبر گنجی
دکتر مهدی محقق
دکتر محمد حسین
مشایخ فریدنی
احمد منزوی
علی اشرف والی
اسماعیل هادی
حسن یوسفی اشکوری
وبیاد
استاد محمد تقی شریعتی
استاد خلیل الله خلیلی
استاد حاجیه خاتم امین



در سوک استاد محمد تقی شریعتی مدافع شریعت در برابر الحاد و طاغوت



فراق یوسف گمگشته‌اش، علی گداخت اما دل به دریای
بیکرانه توکل سپرد و دهسال بی‌او جهد و جهاد کرد و
بر تیرک استخوانهای استوارش خیمه حیات خویش را
بر پانگاه داشت تا همچنان نافذ و صمیمی و ساده از
حقیقت قرآن و اسلام سخن بگوید.

کیهان فرهنگی از بدو فعالیت، افتخار خود را
در آن می‌دانست که توفیق یابد به پاسداری از موارث
گرانقدر اسلام و انقلاب بنشیند و نسبت به فرزندان
بزرگ معاصر که بر تارک آن نام بلند استاد شریعتی
می‌درخشید ادای دین نماید. تا سرانجام توانست
یازدهمین شماره سال نخست خویش را در بهمن ماه
سال ۶۳ به گفتگوی بلند با ایشان اختصاص دهد،
دریغ که کهولت و درد استاد بیش از این اجازه نداد که
از فروغ فرزندان آفتاب وجود وی در زمینه‌های گوناگون
بهره گیریم. آخرین بار که توفیق زیارت او را در هفتم
فروردین ماه سال جاری یافتیم و باز به سخنان گرمش
درباره مدارک نهج البلاغه و چهار جلد کتاب عبدالزهر
حسینی که به یادگار از استاد شهید مطهری برایش
مانده بود گوش سپردیم و چشمان پر گفتگو و زبان پر
حلاوتش را در خشم از معاندان دین با طراوت بیشتری
یافتیم دل به این خوش کردیم که استاد ماندگارتر شده
است. اما افسوس که این گمان به ماهی نیز نیانجامید
و شمع وجود استاد محمد تقی شریعتی بعد از سالیان
دور و دراز نور افشانی در پایان ماه فسد. سلام علیه
یوم ولد و یوم مموت و یوم بیعت حیا.

کیهان فرهنگی ضایعه رحلت این مفسر بزرگ و
محقق بیدار گر را به همه پویندگان راه فضیلت و دین و
شاگردان و خاندان محترمش تسلیت می‌گوید و از
خداوند بزرگ توفیق تداوم راه سخت و خوش فرجام او
را مسئلت می‌نماید.

پی‌نوشتها:

۱. چهار باغ محل اولیه برگزاری مراسم سخنرانی استاد در کانون
نشر حقایق اسلامی بود.
۲. اشاره به برگزاری راهپیمایی محرم و سخنرانی استاد در صحن
عتیق در دهه چهل.
۳. استاد شریعتی، کیهان فرهنگی، سال اول، شماره ۱۱، صفحه
۱۳.

در خبرها بود که پیر دردمند دیار دیانت و دانایی
استاد محمدتقی شریعتی ساعت یک بعد از ظهر روز
دوشنبه سی و یکم فروردین ماه بناگاه چهره در نقاب
خاک فرو کشید و سرپر شور و جان شیفته‌اش را بر
آستان جاودانه جانان نهاد، اما برای دیدن فروزندی
پرتو عمر پر جهد و جهاد او که سرانجام از چینه سنگین
هشتاد و یک سالگی پرید چشمانی دورنگرتر از آنچه
هست لازم است تا یارای نگرستن به فلق دور دست
آفتاب وجودش را داشته باشد.

آخر چگونه می‌توان به آسانی حال و هوای حیات
مردی را حس کرد که به تنهایی و گستاخی از میان
مرداب تاریک و عفن و دهشتناک جمود و جهل و
هرزگی و شرک راهی تا صبح روشن فردا گشود و به
آلودگی و آرایه زمان دامن نیالود.

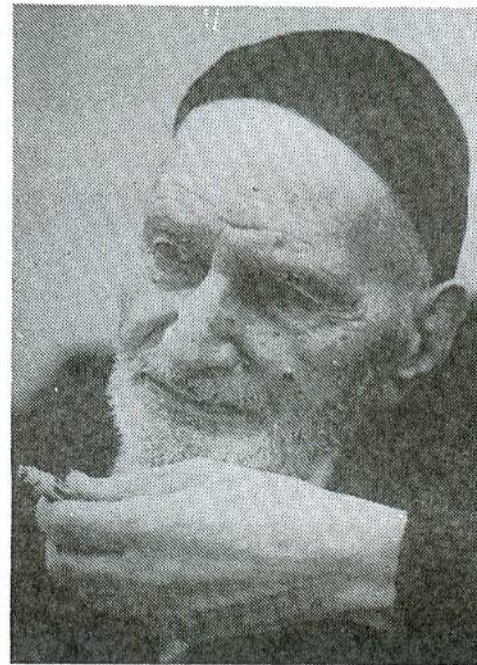
شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل
کجا دانند حال ماسکباران ساحلها

هنوز می‌توان طنین دردآلود و مصمم فریاد این
«مرزبان حماسه جاوید» را در پس کوجه‌های هزار
پنجره «چهارباغ»^۱ مشهد و پشت پنجره‌های فولاد
صحن عتیق^۲ شنید که «هر هفته سه شب در کانون نشر
حقایق اسلامی تفسیر می‌گفت و تدریس می‌کرد و
سخنرانی» و در حالی که «از مقتل می‌گفت و خود بیش
از مستمع می‌گریست» صدای گرم و گیرایش را در
گوشها می‌پیچاند که «در صدد باشید که نهضت ابا
عبدالله را تشخیص بدهید و بدانید که سید
الشهدا^۳ برای چه قیام کرد؟»^۴ و می‌توان از ماندگاری
خاطره‌های شیرین مسجد هدایت و حسینیه ارشاد مدد
گرفت و نفوذ چشمانش را تا ژرفای آینه دل هزاران
جوان شیفته دید، حتی می‌توان از حلقه‌های فرو ریخته
قزل قلعه و قصر جاری تلاوت قرآن و نهج البلاغه این
بیدارگر بزرگ اقلیم قبله به گوش دل شنید و به راز و
رمز جاودانگی خونین مذهب پی برد.

آن همه شور و شعور و زهد و خلوص که به بار
نشست، آثاری ماندگار و نسلی مؤمن و به پا خاسته،
فرزندی صالح و فرزانه و طبعی منبع و معیشتی دشوار و
دلی گشاده به میراث نهاد. گرچه یعقوب وجود او در



استاد شریعتی فقید علم و عمل وارشاد



استاد محمد تقی جعفری

زندگی کرده است، کاملاً صحیح می‌گوید، زیرا اگر مقصود از زندگی عبارت است از مشتی حرکات حیوانی و گستردن خود طبیعی تا حداکثر توانایی، بدیهی است که نه تنها چنین زندگی سوالات پنجگانه را طرح نمی‌نماید، بلکه از طرح آنها احساس نفرت می‌کند و می‌گوید:

رنج و بیماریست ما را این مقال
نیست نیکو و عظمتان ما را به فال
گر بگفت آرید نصیحتی آشکار
ما کنیم آن دم شما را سنگسار
ما به لغو و لهو فربه گشته‌ایم
در نصیحت خویش را نسرشته‌ایم
هست قوت ما دروغ و لهو ولاغ
شورش معده است ما را این بلاغ

این سخنانی که شما می‌گویید و ما اغنیای مستکبر را به قبول مبدء و معاد و ضرورت عدل و حمایت از حق و حقیقت وادار می‌کنید و ما را از لهو و لعب و خوش باشی و لذت‌پرستی و خودمحوری باز می‌دارید.

رنج را صد تو وافزون می‌کند
عقل را دارو به افیون می‌کند

و اگر شما راست می‌گوئید که مبدء و معاد و هدف اعلای زندگی و ارزش‌های والای انسانیت وجود دارد، آنها را برای ما نشان بدهید تا ما آنها را ببینیم. در پاسخ این گونه اشخاص، یکی از تلاشگران قلمرو معرفت که گاهی هم حقایق را با شوخی بیان می‌کند، چنین می‌گفت: که برای تصدیق مدعایی که «با چشم نمی‌بینم»، «پس نیست» را بیرون می‌آورد، یک سیر تکاملی تا درجهٔ عالیه! خفاش گشتن لازم است که با کمال صراحت و با بلندترین فریادی گوید: همهٔ پنج میلیارد انسان و میلیاردها جاندار دیگر و نباتات و معادن زمین و غیر ذلک و دیگر منظمه‌های شمسی، همه و همه دروغ می‌گویند که خورشیدی وجود دارد، زیرا ما خفاشان آنرا «نمی‌بینیم»، «پس نیست».

علم بدون ایمان به شایستگی هستی برای «حیات معقول» توانایی ارائه نشانی جان آدمی را ندارد، فقط

و معرفت‌های ما لمس کردنهایی است که در داستان تماشاگران فیل در تاریکی خوانده‌ایم که هریک از آنان فیل را با درکی دربارهٔ عضوی از فیل که با دستش آن را لمس کرده بود. می‌شناخت و معرفی می‌کرد، مثلاً کسی که دستش ساق پای فیل را لمس کرده بود، می‌گفت: فیل یعنی ستون! آن دیگری که دست به پشت فیل مالیده بود، در تعریف فیل می‌گفت: فیل یعنی یک تختهٔ پهن! سومی که دستش گوش فیل را لمس کرده بود می‌گفت: فیل یعنی بادبزن! این گونه شناخت همان گونه که متفکران آگاه می‌دانند و با صراحت و با اشاره متذکر می‌شوند، ظلمتهای ما را در ارتباط با واقعیات روشن نمی‌سازد. برای روشن شدن واقعیات به پنج چراغ کاملاً روشن نیازمندیم که عبارت است از پاسخهای صحیح وقایع کننده برای سوالات پنجگانه. من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟ برای چه آمده‌ام؟

این بدان معنی نیست که پاسخ این سوالات ما را به شناخت همهٔ واقعیات کوچک و بزرگ، جزءها و کل‌ها و کیفیت‌های بی‌شمار و متنوع نایل می‌سازد، نه، چنین ادعایی خلاف حقیقت است، بلکه مقصود، آن روشنایی است که ناشی از درک این پاسخ‌ها می‌باشد. من موجودی هستم معنادار، که حکمت و مشیت بالغهٔ خداوندی مرا به این جهان هستی وارد ساخته که آیات الهی فروغ خود را در آن تابانیده و توانایی به فعلیت رسانیدن استعدادهای مرا دارد و مقصد من ابدیتی است که از پایان این روزها آغاز می‌گردد و هدف من از ورود به این دنیا به حکم عقل سلیم و وجدان خالص و انبیاء و اولیاء و حکمای راستین به ثمر رسانیدن شخصیت و شایسته ساختن آن برای بقاء به بقاء الله و تنعم به رضوان الله و تشریف به لقاء الله است که همهٔ این پاسخها در آیهٔ مبارکه «انا لله وانا الیه راجعون» تضمین شده است.

درک حقیقت این پاسخهای نهایی به آن سوالات اساسی و فراگیر، بدون ایمان به معنای آیه شریفه فوق (ما از آن خدائیم و به سوی خدا بر می‌گردیم) امکان‌ناپذیر است. آن کس که می‌گوید: ما می‌توانیم بدون طرح سوالات پنجگانه که پاسخهای آنها احتیاج به ایمان دارد، زندگی کنیم و از زندگی خود رضایت داشته باشیم، این شخص با تفسیری که دربارهٔ معنای

فعل الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات در این دنیا قناعت کردن به علم و معرفت محض، و تحصیل نور به وسیلهٔ ایمان صحیح برای ارتباط با خدا و ارتباط با عالم هستی و ارتباط با هموعان ارتباط با خویشستن، ناشی از رضایت دادن به لمس بدن محدود مقداری از واقعیات است نه دیدن و شهود آنها، و این ایمان به حکمت اعلای هستی معنا دار است با فروغ ذاتی خود علم و معرفت ما را نورانی سازد. در کتاب سرگذشت ایده‌ها مطلبی آمده است که برای توضیح مدعای فوق مفید به نظر می‌رسد. تلف این کتاب بسیار با اهمیت می‌گوید: «فلاسفهٔ یونان و روم پس از تلاش و تکاپو یک رشته الهیات-سبوت و مفید- را طرح نمودند، پس از مدتی علم سستی شیوع پیدا کرد. بار دیگر دنیا وضوح و روشنایی خود را از دست داد زیرا پروفیسورها خواستند پیامبران پیشی بگیرند»

آری همان گونه از آغاز ارتباط علمی بشر با جهان واقعیات تاکنون مشاهده می‌کنیم علم بدون ایمان، پس کردن محدود مقداری از واقعیات است با وسایل و ابزار و هدف‌گیریهای محدود و معمولاً با تکیه بر اصول و روش‌های ساختاری که بطور محسوس یا شفاف و نامحسوس توجیه انسان در ارتباط با واقعیات، نقش بسیاری با مبتنی دارد. آری، علم چنین است و توقع ارائه واقعیات محض بدون دست خوردگی از حواس و وسایل و ابزار و هدف‌گیریها و آرمانهای پذیرفته شده، تحمیل مسئولیتی برای علم است که به هیچ وجه آنرا نمی‌پذیرد، زیرا خارج از توانایی آن است. حال باید دید ایمان چیست؟

این حقیقت از دیدگاههای مختلفی مانند دیدگاه سنی، علمی، مخصوصاً روان‌شناسی و مذهبی و اخلاق، یافته‌های مختلفی دارد. می‌توان گفت: جامع‌ترین آنها این است که ایمان عبارت است از: دریافت برین حکمت لای هستی که با فروغ ذاتی خود، علم و معرفت ما را محدودیت و گسیختگی از اصول و مبدای هستی ندارد رها می‌سازد و قطره‌های درک شده‌های ما را به یای بیکران خداوند علم بخش متصل می‌نماید با لیل به دستورات الهی که به وسیلهٔ پیامبران عظام و قول سلیمه و وجدانهای ناب به انسانها ابلاغ می‌شود. و این ایمان به معنای مزبور همان گونه که گفتیم علم



به یاد استاد شریعتی معلم بزرگوار

دکتر حسین رزمجو

تکیه او بیشتر بر استبداد ستیزی و مبارزه با ستم و خرافه پرستی و آزادی و رهایی از اسارتها و بردگیهای فکری و به غیر خدا امید نداشتن و خدمتگزاری خلق بود و چون خود به آنچه می گفت اعتقاد داشت و سخنش از دل بر می آمد. لاجرم بر دلها می نشست و در اذهان ریشه دار و راسخ می شد و بتدریج در رفتار و گفتار مستمعانش تبلور می یافت و سرانجام به قشر مقاومی مبدل می گردید و زمینه ساز مبارزات گسترده فراهایی دور و نزدیک می شد.

او در آشفته بازار سیاسی کشورمان، خصوصاً مقارن کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد سال ۳۲ و دوران خفقان بار پس از آن که سیل فرهنگهای استعماری شرق و غرب و مکتبهای الحادی در سیمای ایسمهای رنگارنگ، فضای جامعه ما را فرا گرفته و بنای اعتقادات مذهبی نسل جوان را با جاذبه های کاذب خود متزلزل کرده بود و در آن هنگام که روشنفکر نماهایی اندیشه و قلم به نان فروخته و به مزدوری اجانب در آمده یا در خدمت رژیم دست نشانده واز طریق بدآموزیهای رادیو و تلویزیون رنگین نامه های اغواگر، هنرهای منحنط، فیلمهای سکسی و اشاعه فساد و فحشاء، جوانان را در دامهایی فریبنده گرفتار می کردند و یا با عناوین به اصطلاح هواداری از خلقهای زحمتکش و غمخواری طبقات رنجبر، برایمان اشک تمساح می ریختند و با سم پاشیهای گوناگون به اغوای جامعه آن روز و خشک کردن ریشه های اعتقادی و مذهبی در نونهالان آن مشغول بودند. او یک تنه اما مقاوم و امیدوار با تمسک به قرآن و سلاح ایمان و غیرت دینی اش، به جنگ سیاهیها و گمراهیها قیام کرد. لغزشگاهها را شناساند و راه را از بیراهه ها متمایز کرد و فریادرس و راهبر گروه های عظیمی گردید که خود پایه گذار حرکت های اسلامی آینده شدند و از جمله در نهضت های مردمی پانزدهم خرداد سال ۴۲ و ۲۲ بهمن ۵۷ سهمی به سزا داشتند.

او با تحمل زندانها، تبعیدها و فشارهای ددمنشانه سازمان اطلاعات و امنیت شاه معدوم و با استقامت در برابر سیاست خائنانه رژیم ستمشاهی پهلوی و با عمل و یادآوریهای مکرر چنین نصایحی از مولای و مرادش امام علی^ع که: «خدای آزادت آفریده است، پس بنده غیر خود مباش!» یا: «همیشه دشمن ستمگر و یاور

هنوز صدای دلنشین و مهربان او را- در نخستین جلسه درسش- از ورای دوران نوجوانیم به گوش جان می شنوم و از نفوذ کلامش که تا اعماق جانم اثر گذارده است، حالتی غرور انگیز را در خود احساس می کنم. او را از اولین برخوردش با شاگردان، معلمی فرزانه و درد آگاه با قداستی زاهدانه و حجبی عارفانه یافتم که لوای رهبری نسل جوان را صمیمانه بر دوش می کشید و با گامهایی استوار و مطمئن راه دین و دانش را می پیمود و نوآموز ختگانی چون مرا به سلوک در وادی پاکیا و عظمتها فرا می خواند.

در نگاهش جاذبه های خاص بود و در سخنانش نکته سنجیهای هوشیارانه وجود داشت. حافظه قوی او که از آیات و معارف و حکمتها آکنده می نمود و اندیشه اش که از فروغ ایمان درخشنده می بود، همراه با شور و شوقی برخاسته از ارادتش به آزادی و کرامت انسانی، سیمای روحانی او را- در آئینه اذهان- شکوهمند و عظیم مصوم می ساخت و نوعی ترس آمیخته با احترام و شیفتگی را در شاگردانش ایجاد می کرد، بیمی توأم با عشق که آنان را پروانه وار به دور شمع وجودش جمع می نمود و حتی گریز پاهایشان را با علاقه ای فراوان به کلاسش می کشاند.

با آنکه در آن سیاه دوران فرو رفته در تباهیها، دین زدایی و جهت همت حکومتیهای وقت بود و بیدینی و بی اعتقادی نشانه های از تجدد خواهی و نوگرایی به شمار می رفت و طبعاً در چنین حال و هوایی، نه دین را واقعی می بود و نه تعلیمات و آموزندگان آن را ارجی و اعتباری، اما فرزانی و فراست و ادب نفس و صفای او، به این درس از نظر افتاده فراموش شده رونق می بخشید و محفلش را آن گونه گرم و آموزنده می ساخت که دیگر درسها را تحت الشعاع خود قرار می داد و موجب کساد بازار دین به دنیا فروشان می شد.

استمرار رهنمودهای این معلم بزرگوار در خارج از محیط مدرسه و کلاس، که با سخنرانیهای هفتگی اش در «کانون نشر حقایق اسلامی مشهد» و جلسات سیار تفسیر قرآن تحقق می یافت، روشنگر ارزشهای فرهنگ اصیل اسلامی و گشاینده افقهایی تازه در چشم انداز حیات معنوی جوان بود. او از این رهگذر، «فایده و لزوم دین» را مشخص و مرز مسئولیتها و وظایفمان را معین می کرد.

کاری که می تواند انجام بدهد، میدان را بازمی کند برای تبدیل اصل اساسی حیات که «صیانت ذات» برای به ثمر رسانیدن آن در مسیر رشد و کمال است، به خودمحوری و خودپرستی که اگر هر چه و هر که را که جز خود اوست، به عنوان وسیله، برای خود قربانی تلقی نکند، رضایتش از هستی به حدنصاب نمی رسد! این میدان بدان گونه که سرگذشت طولانی بشری برای ما نشان می دهد. همان میدان است که با اشکهای سوزان بینوایان آبیاشی می شود و برای ادامه حیات و جست و خیز خودمحوران خود کامه با خون مظلومان رنگین می گردد.

اگر بگوئیم: علم بدون ایمان جسدی است متحرک بدون روح، در مداحی علم دچار افراط گری شده ایم زیرا جسد بدون روح چیزی است ناتوان و جامد که تسلیم هر عامل تصرف کننده است، بطوری که حتی یک بچه هم می تواند آنرا زیر خاک ببوشاند و آن جسد کمترین مقاومت در برابر عمل بچه از خود نشان ندهد، ولی علم بدون ایمان در دست قدرت پرستان از خدا و از انسان بیخبر تا کره خاکی را از جانداران خالی نسازد، اهانت به مقام شامخ! خود احساس می نماید. می گویند:

شرح این هجران و این خون جگر
این زمان بگذار تاوقت دگر

می گوئیم: با اینکه همه گذشتگان آگاه و معلمان و مربیان از پیامبران الهی گرفته تا اولیاء الله و حکمای راستین و اخلاقیون وارسته و هراسان فرزانه های که برای انسان معنایی قائل بوده است، شرح این هجران و این خون جگر را در زمان خود با کمال اخلاص و با جدی ترین قیافه بیان می کنند. با این حال، اکثریت اسفانگیز مردم با عواملی مختلف به جهت نادیده گرفتن اهمیت حیاتی سئوالات پنجگانه و پاسخهای آنها، در مبارزه با خویشتن به سر می برند. حال اگر شرح این هجران و این خون جگر را به آینده هایی موکول می کردند که هنوز تحقق پیدا نکرده و امید هم نمی رود که تحقق پیدا کند. چه می شد؟! اگر در سرگذشت عظمای و سازندگان بزرگ تاریخ بشری درست دقت کنیم، خواهیم دید قدمهای مؤثر و تحولات سودمند و سازنده از آن شخصیت هایی است که علم و عملشان باروخ ایمان به معنی دار بودن هستی، زنده بوده است و برعکس علم و عمل خالی از ایمان اگر همه دنیا را هم دگرگون کند، کاری سودمند و سازنده برای بشر انجام نمی دهد اگر چه خیلی بزرگ بنماید، ولی داخل در منطقه ارزشها نمی باشد.

از آن شخصیت های وارسته ای که در محیط خود بلکه در قلمروی پهناورتر از محیط خود با گفتار و تألیفات و اعمالش در تبدیل حیات طبیعی محض نونهالان جامعه به «حیات معقول» تلاش و تکاپوهای مخلصانه و از روی ایمان انجام داده است، دانشمند ارجمند، مرحوم آقای محمدتقی شریعتی بود که چندروز است چشم از این دنیا بر بسته و دیده به بارگاه ربوبی گشوده است. این شخصیت بی تردید از معلمان و مربیان والا مقام این جامعه بوده است که اثر تعلیم و تربیت و ارشاد ایشان در جو فرهنگ معنی دار این جامعه استمرار خواهد داشت. این فقید علم و عمل و ارشاد، هزاران انسان حقیقت جو را به منابع چشمسارهای حیات بخش هدایت نمود و آنانرا از دشتهای سوزان «باری به هرجهت» و «سرخوشی های اپیکوری» نجات داد. ایمان این تازه پریده از قفس ماده و مادیات، از حرکات چشم و نشستن و برخاستن گرفته تا نوشته های ارزنده و سخنان باروخش می درخشید. او ایمان داشت، لذا می توانست در دل های پاکان این جامعه، بذره های معرفت و ایمان را با آب حیات تعلیم و تربیت آبیاری نماید.

مظلوم باش^۲... درس پایداری و ستم ستیزی و سازش نکردن با خصم را به ارادتمندان خود آموخت. به آنان یادداد که هیچ گاه حقیقت را فدای مصلحت نکنند و آلت دست حکومتیایی که ضحاک وار از مغز و اندیشه جوانان برای تغذیه ماران زهر آگین دوشهای اهریمنی خود سود می جویند قرار نگیرند و چونان ماهیان مرده که در مسیر جریانهای سرچشمه گرفته از فکر بیگانه شنا نکنند و آب به آسیای دشمن نریزند.

او با نشر آثار قلمی خود گوشه‌هایی از قلمرو وسیع معارف اسلامی را آشکار نمود. نخست با نگارش کتاب: **فایده و لزوم دین‌نیز** بشریت را به مذهب و پیمودن راه خدا مشخص ساخت و سپس در **وحی و نبوت** حقانیت ادیان و شرایع الهی و صدق رسالت انبیا را به اثبات رسانید و مرز اصالت وحی را از اصالت رای متمایز کرد و آنگاه با انتشار تفسیر نوین سبکی نو را در سهولت فهم قرآن ابداع نمود و - بویژه - در مقدمه مفصل و ممتع خود بر این اثر محققانه، درباره نقش حیاتی قرآن در پیشرفت مسلمانان سخن‌ها گفت و ارزش و اهمیت این کلام پیامبر را که فرمود: «وقتی انواع فتن و بلاها مانند پاره‌های شب تاریک درآمیزد و شما را فروپوشد، به قرآن جنگ درزنید و بدان پناه برید»^۳ مدلل کرد و زن پس در کتاب **خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت** با تکیه بر آیات و احادیث نبوی و ارائه دلایلی استوار بر اساس عقل و نقل، در دفاع از حق کسی که حق همیشه با اوست کوشید و به حل مسئله‌ای که قرن‌هاست دو جناح بزرگ اسلام شیعه و سنی - را روی درروی هم قرار داده است نایل گردید و از این رهگذار گامی مؤثر را در جهت وحدت اسلامی برداشت و بالاخره در اثر خواندنی و آگاهی‌بخش، «چرا حسین قیام کرد؟» راه سرخ شهادت و راز آزادی و سرافراز زیستن را تفسیر نمود. احاطه وسیع استاد بر قرآن مجید و **نهج البلاغه** شریف و اطلاعات فراوان او از تاریخ اسلام و ارادات عمیقش به قهرمانان فضیلت یا بزرگمردانی که به تعبیر فرزند برومند او - دکتر شریعتی - «هرگاه بر بلندی قله تاریخ برآئیم، انسانها را همیشه و همه جا در پی آنان می‌بینیم که عاشقانه چشم در چشم ایشان دوخته‌اند. مردانی که در رفتارشان صداقت و صمیمیت، بیشتر از ابهت و قدرت پیداست و آنان که فرمانروایان بی‌رقیب قلبه‌ایند و خنگ وحشی و سرکش تاریخ را در زیر ران دارند و زمام آن در دست و با شلاق ناپیدایی که طنین ضرب‌هایش هنوز در زیر این آسمان می‌پیچد و به گوش می‌رسد، می‌رمانند و می‌رانند و کاروانهای بشری را در پی خویش می‌برند»: عشقی شورانگیز را در وجودش نسبت به زیباترین چهره‌های معنوی و معصومترین شخصیت‌های عرصه فضیلت فراهم آورده بود و به انگیزه همین شیفتگی و ارادات بود که او قبل از هر چیز ما را با درخشانترین این چهره‌ها یعنی: محمد صم شمع جمع آفرینش و علی ابرمرد میدان عدالت و ایثار با ابادر ظلم ستیز نستوه، با فاطمه بزرگ بانوی جهان، با حسین سرور شهیدان و آزادگان با زینب شیرزن کربلا و اسوه صبر و فداکاری و با دیگر مرزبانان حماسه جاوید انسانیت مانوس و مرتبط کرد و محبت این راهیان نور یا: شیران روز و پارسایان شب را با جانمان در آمیخت.

او با تفسیر راهنما بهروزی انسان (قرآن) و ارائه هدفها و پایمردیهای رهبران دین، امید زندگی را در دلهايمان برمی‌انگیخت و بر این امید، تصویر بالندگی باغهای بیداری مستضعفان و طلوع سپیده‌دمان بهروزی محرومان را در چشم‌انداز آینده‌مان مصور می‌کرد و به انتظاری توأم با اعتراض و صبر و استقامت دعوت‌مان می‌نمود. کتابها، سخنرانیها و رهنمودهای این معلم و مرشد راهشناس و فرزندش - متفکر بزرگ - دکتر علی

شریعتی که در دو دهه اخیر موج عظیمی را در افکار قشر تحصیل کرده دانشگاهی کشورمان به وجود آورده و آنان را با اسلام راستین آشنا و دل بسته ساخته است.

همچنین تعلق خاطر و اخلاص این پدر و پسر به رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی مدظله‌العالی و همسنجی و هم‌رزمی این دو فرزانه مجاهد با مرحوم طالقانی و شهید مطهری، بی‌گمان در شکوفایی انقلاب اسلامی ایران نقشی مؤثر داشته و صفحه زرینی از تاریخ مبارزات ملت قهرمانان را به خود اختصاص داده است. استاد شریعتی مردی خودساخته و فرزند محرومیت و رنج بود.

به سال ۱۲۸۶ شمسی در روستای مزینان سبزوار دیده به جهان گشود. دوران کودکی و نوجوانی خود را در میان اهالی پاکدل آن سامان گذراند. تحصیلاتش را در حوزه علمیه مشهد به پایان برد و سپس معلمی را پیشه ساخت و بیش از ۶۰ سال به کار تدریس و تعلیم اشتغال ورزید. او از میان مردم برخاست و با غمها و شادیهایشان آشنا و دمساز بود و همواره برای احقاق حق محرومانشان تلاش کرد. در عمر خود مدح هیچ کسی - جز خاندان عصمت و طهارت - را نگفت و هیچ‌گاه در برابر صاحبان زر و زور و تزویر قد خم نکرد. با سرمایه فاخر قناعت و حقوق ناچیز معلمی‌اش - خرسند - روزگار گذراندید و مناعت طبع و عزت نفسش او را در زمره وارستگی که «خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای»^۴ دارند، جای داد.

تا آن زمان که توان جسمیش اجازه می‌داد و چشمش می‌دید و دستان استخوانیش قدرت نوشتن و زبانش یارای تکلم داشت، از سلاح برنده سخن و قلم سود جست و از حریم حق پاسداری فرمود و به نشر حقایق پرداخت.

و درینا که از نابهنگام شهادت مظلومانه فرزندش که چونان ضربتی سخت تن و جان‌ش را درهم شکست و کمرش را خمیده کرد، آزرده خاطر و دردمند از رنجهایی که از زخم زبان کوتاه‌اندیشان مغرض می‌برد،^۵ به بستر بیماری افتاد و ناگزیر به خاموشی و سکوت پناه جست.

با آنکه تا آخرین روز عمر پربركتش، منزل او مطاف اهل نظر و شمع وجودش روشن کننده چشم دوستان و همفکرانش بود، اما فرجام زندگانی سراسر مبارزه این مرد سخن و دین و سیاست، متأسفانه بدانجا کشید که مدتها بود به دستور وی در اطاق پذیرائیش، بردپوار محلی که کنار آن می‌نشست تابلویی نصب کرده بودند که بر روی آن، این عبارت دیده می‌شد «لطفاً مرا از بحث در امور سیاسی معاف. بدارید» سرانجام در آخرین روز نخستین ماه بهار سال جاری، مرغ روح آن دانشی مرد از قفس تن آزاد شد و به آشیان بلند قدس پر کشید و به جوار رحمت حق پیوست. رضوان‌الله علیه

.. در مراسم تدفین او که با شرکت انبوهی از دانشوران و اغلب شاگردان و ارادتمندان در صحن آزادی مشهد برگزار گردید از خطیبی که صدایش از بلندگو پخش می‌شد، شنیدیم که می‌گفت شب هنگام رحلت آن فقید سعید، یکی از روحانیان او را به خواب دیده است که در کنار حضرت رضا علیه‌السلام مشغول صحبت است و امام به وی می‌فرمایند که:

«من از همه اهالی این شهر از تو خوشنودترم.» سخن گفتن یا نوشتن درباره انسانهای والایی که خود شارح عظمتها و مفسر فضیلتها بوده و بر قله رفیع کرامت انسانی برآمده‌اند، کاری است خطیر و دشوار،

چه رفعت آسمان نیلگون پرستاره و آبی گسترده افقهای بیکرانه را جز در آئینه‌ای به پهناوری دریا نمی‌توان منعکس و مصور نمود و در این نوشتار هم من که به منزله برکه‌ای کوچک، چگونه می‌توانم عظمت آن آسمان معنی را بر سطح محدود و ناچیز خود نشان دهم و معانی ژرف و زیبای کتابی کم‌نظیر را در الفاظ عبارتی چند به رشته تحریر کشم.

لذا آنچه به قلم آمد، جز سایه روشنی کمرنگ از سیمای آن عزیز در گذشته و احساسی گنگ از شاگردی کوچک نسبت به معلمی بزرگ نبود و به گفته سعدی:

**شرح غمش تمام نگفتم همچنان
این صد یکی است کز غم دل بر زبان برفت**

خدایش بیامرزاد و او را با کسانی که به ایشان عشق می‌ورزید و در راه تحقق آرمانهای مقدسشان دم و قلم می‌زد محشور کند. بمنه و کرمه



پی‌نوشتها:

۱. «لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً» رک: نهج البلاغه، الدكتور صبحی الصالح، بیروت ۱۳۸۷ ه. ق، صفحه ۴۰۱.
۲. «کونالطام خصما و للمظلوم عونا» رک: مأخذ پیشین، صفحه ۴۲۱
۳. «فاذا لتبت علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فلیکم بالقرآن» رک: تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی مزینانی، تهران ۱۳۵۳، از انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، جلد اول، صفحه ۳
۴. حدیث نبوی: «علی مع الحق و الحق مع علی» رک: حماسه غدیر، گردآوری و نگارش: محمد رضا حکیمی، تهران ۱۳۶۶ ه. ق، از انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی صفحه ۲۴
۵. دیگر آثار چاپ شده استاد عبارتند از: آغاز وحی یا تفسیر سورة علق - اخلاق شریعتی - مقدمه کتاب نیایش تألیف دکتر علی شریعتی - متن دو سخنرانی در دانشگاه مشهد با عنوان: «علی شاهد رسالت» و «مهدی موعود امم» و ترجمه کتابهای عباسه خواهر هارون‌الرشید، مسابانی اقتصاد در اسلام: نوشته عبدالحمید جودت السحار و کتاب: تأثیر هنرهای مسلمین بویژه ایرانیان در اروپا، نوشته، محمد حسین زکی
۶. رک: اسلام‌شناسی، چاپ مشهد ۱۳۴۷، صفحه ۵۶۳
۷. خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای
۸. دیوان شعر تکر و منصب صاحب جاهی
۹. دیوان اشعار حافظ، به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ تهران، از انتشارات زوار، صفحه ۳۴۸
۱۰. مواردی از این زخم زبانها و غرضورزیها را که غالباً - قبل از انقلاب - و بیشتر به تحریک عوامل رژیم ستمشاهی اظهار می‌شد، نگارنده در مقاله‌ای با عنوان: «ظرافت روح و زیبایی آثار دکتر شریعتی» در شماره دوم مجله «راهی به روشنائیها»، تابستان ۱۳۵۹ نگاشته است.
۱۱. رک: کلیات شیخ اجل سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، چاپ تهران ۱۳۳۰، از انتشارات کتابفروشی علمی، ص ۴۸۵

در سوک استاد محمد تقی شریعتی



سقراط خراسان

حسن یوسفی اشکوری

محمدعبد (۱۲۶۶-۱۳۲۳ق) در مصر، ابن بادیس (۱۳۰۵-۱۳۵۹ق) در الجزایر، جمال‌الدین قاسمی (۱۲۸۳-۱۳۲۳ق) در سوریه، اقبال لاهوری (۱۲۸۹-۱۳۵۷ق) در شبه‌قاره هند، محمدحسین غروی نائینی (۱۲۷۷-۱۳۵۵ق) در عراق و ایران و دهه‌هاتن چون اینان با الهام از شخصیت و افکار سیدجمال در عرصه‌های اندیشه و عمل، علیه جهل و استعمار و استبداد، و به قصد تجدید بنای ساختمان فرسوده اسلامی، حرکت کاملاً تازه‌ای را آغاز کردند.

هرچند، به دلایلی، حرکت نوگرایی و اصلاح فکری دینی، در جهان شیعی و عمدتاً ایران، دیرتر آغاز گشت و اندکی پس از آغاز نیز از حرکت باز ایستاد، اما در نیمه دوم سده چهاردهم، این نهضت باردیگر در ایران روبه رشد نهاد و با شتاب فراوان تعمیق یافت و در طول چنددهه به یک حرکت ایدئولوژیک و انقلابی بدل گشت که ثمره مستقیم آن پدیده انقلاب اسلامی ایران است.

بدیهی است که انقلاب اسلامی ایران، مانند تمام انقلاب‌های اجتماعی دیگر، یکباره و بی‌مقدمه آغاز نشد بلکه، بنا به سنت الهی حاکم بر تحولات اجتماعی، طلایه‌دارانی که پیش‌تازان فکری و زمینه‌سازان تغییر عقول و نفوس مردم ایران به ویژه نسل جوان بودند، چون شمعی و یا چراغی راه پرمخاطره مبارزه و انقلاب را روشن کرده و آموزگاران اندیشه و ایثار و انقلاب شدند.

در چنین مجموعه و در راستای چنین حرکت و تحلیل تاریخی است که باید نقش اجتماعی-دینی و انقلابی استاد شریعتی را بازشناخت.

شریعتی هشتاد سال زیست و حدود پنجاه سال (یعنی تمام نیمه دوم سده چهاردهم)، در حساس‌ترین مقطع تاریخ حرکت اسلامی ایران، در متن پیکار و جهاد اسلامی نوگرایان مسلمان، حضور فعال و تعیین کننده داشت. او، به دلیل اینکه پرورش یافته فرهنگ کلاسیک اسلامی و آشنا به علوم متداول اسلامی بود و خود نیز از تبار عالمان دین و از تیره مردان علم و ادب و فقه و فلسفه به شمار می‌آمد، یادگاری از پیشینیان رجال علم

این آثار و تألیف‌ها، تحشیه و تعلیقه و شرح بر متون کهن و عمدتاً تکرارهای زاید و تهی از ابداع و نوآوری‌های جدی بوده است. بدین روی، رشد و تعالی علمی و فرهنگی شایسته‌ای پدید نیامد.

در چنین فضایی که از یک سو انحطاط فرهنگی و علمی و سیاسی بر جوامع مسلمان سایه انداخته بود و بیشتر دانشمندان و عالمان دین به بحث‌های نوعاً ذهنی و کارهای شبه علمی سرگرم بودند و از دیگر سو دنیای مغرب زمین به اوج تمدن و تکنولوژی عظیم و تحولات متنوع فرهنگی و سیاسی و اجتماعی‌اش نزدیک می‌شد، پس از قرن‌ها سکوت و سکون، عالم آگاه و انقلابی اندیش، «سیدجمال‌الدین اسدآبادی» (۱۲۵۴-۱۳۱۴ هـ ق) فریاد آزادی و آگاهی سرداد و مسلمانان را به تجدید حیات دینی-اجتماعی از طریق «بازگشت به قرآن»، و تکیه بر ایمان زلال نخستین فراخواند.

در سال‌های آغازین قرن چهاردهم هجری، جوانمردانی ندای رهایی‌بخش سید را پاسخ گفتند و بدین ترتیب حرکتهای فکری و سیاسی و اجتماعی در تمام پهنه عالم اسلام آغاز شد. از آنجا که سید با اصول فکری و مبانی آموزشی خود مانند ۱- بازگشت به قرآن ۲، ۳- خرافه زدایی از ساحت دین ۳- تزکیه «عقول»، و: «نفوس» مسلمانان ۴- نقد معارف موجود اسلامی (ادبیات، کلام، فقه و اصول ۵) - وحدت عملی مسلمانان در برابر بیگانه ۶- ستیزه با استعمار و فرهنگ استعماری فرنگی ۷- استقرار سیاست بر اساس دیانت ۸- بهره‌جویی از علوم و فنون جدید ۹- نفی و طرد استبداد و جایگزینی نظام اسلامی برآمده از بیعت و شورا ۱۰- هویت بخشیدن به مسلمانان مجذوب و یامعرب هم با کهنه‌گرایی و سنت پرستی به مبارزه برخاست و هم با غریب‌زدگی در گیر گشت و لذا از هردو سومورد هجوم واقع شد و انواع تهمت‌ها را به جان خرید چنان که خود در ممانده می‌گوید: «طایفه انگریزه روسم می‌خوانند و فرقه اسلامیم مجوسم می‌دانند...» پیروان سید جمال نیز کم و بیش به چنین سرنواشی دچار شدند.

با این همه، حرکت بیداری و بیدادگری ادامه یافت. در سرتاسر سده چهاردهم متفکرانی چون شیخ

استاد محمدتقی شریعتی مزینانی، که به گفته استاد حکیمی «سقراط خراسان» بود در گذشت و جمله آگاهان، دانشمندان، نویسندگان، مبارزان قدیم و جدید مسلمان و به ویژه تمام شاگردانی که مستقیماً از بیان و قلم و شخصیت معنوی، اخلاقی و علمی استاد بهره گرفته و خود را فرزند روحانی و وامدار او می‌دانند، اندوهگینانه به سوگ نشستند.

بی‌گمان استاد شریعتی- که برآمده از فرهنگ اسلامی کهن دینی سرزمین ما و نیز آشنا با علوم و فرهنگ اجتماعی و سیاسی جدید بود- دارای چنان جامعیتی بود که به حق، می‌توان وی را از شمار مردان خودساخته و صاحب دوفرهنگ و «واسطه‌العقد» نسل قدیم و جدید مسلمان عصر ما دانست. از این رو استاد در عرصه‌های متنوع پیکارهای فکری-اجتماعی زمانه حضور فعال داشته و در حد خود بالاترین تأثیر را در اندیشه و تربیت نسل معاصر خویش و سیر نوگرایی اسلامی ایران بر جای نهاده است. بدیهی است که اگر استاد شریعتی دارای چنین کمال و جامعیتی نبود، هرگز قادر نبود اصالت فرهنگ دیرین و جوهر پالایش یافته آن را به نسل امروز، که در جستجوی قطره آبی زلال و جوشیده از چشمه‌های ایمان الهی و توحیدی و خودی لاله می‌زند، بنمایاند و حق‌جویان را سیراب و کامیاب سازد.

این است که، به گمان من، در شناخت و تحلیل کسانی چون استاد، پیش از آنکه به زندگی شخص و حتی به جزئیات آثار علمی و آرای تخصصی‌اش توجه شود، باید به نقش تاریخی و جایگاه تاریخی‌اش توجه کرد، تا جامعیت و اهمیت رسالت تاریخی او و چگونگی انجام این رسالت کاملاً آشکار گردد.

می‌دانیم که سده سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) به لحاظ علمی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اخلاقی منحط‌ترین قرن برای مسلمانان است.

شگفت است که در این سده ظاهرأ تعداد دانشمندان، محققان، نویسندگان و کارهای علمی در رشته‌های مختلف علوم مانند ادبیات، حدیث، کلام، اصول و فقه بسیار است و حتی در برخی از زمینه‌ها حجم آثار پدید آمده از سده‌های پیشین افزون است اما غالب

و حکمت بود، اما وی هرگز به آنچه که در حوزه‌های دینی آموخته بود بسنده نکرد و مانند بسیاری دیگر از هم‌کسوتانش به شرح و بسط و تکرار آثار و آرای گذشتگان مشغول نگشت، بلکه خویشتن را در فضای علمی و فکری روزگار قرار داد و با مقتضیات زمان و نیازهای واقعی مردمی که بشدت به معلمانی هوشمند و درد آشنا و عالم نیاز داشتند، آشنا شد. از این رو به گفتهٔ فرزندش دکتر شریعتی «سنت شکنی کرد»^۸ و به جای پرداختن به کارهای معمولی یک عالم دین، به صحنه آمد و با خود قرآن، اسلام، ایمان و جهاد را به صحنه آورد و جهادش را در ادامهٔ راه مصلحان دین گذشته، بخصوص بنیادگذار و سلسله جنبان این نهضت سید جمال، آغاز کرد و «چهار کشف تا توانست از این مرداب زندگی، عمر را هم با علم و عشق و جهاد بگذراند و دامن‌تر نکند»^۹ او از یک سو معلمی را در مدارس جدید، به عنوان یک مسئولیت‌پایمیرانه و به قصد دستگیری جوانان در محاصرهٔ الحاد فلسفی و اجتماعی و علمی، برگزید و از دیگر سو سخنرانیهای بیدارگرانه‌اش را در مدارس و مساجد، و حتی در خانه‌ها، آغاز کرد. اما به این دو اکتفا نکرد، «کانون نشر حقایق اسلامی» را سال ۱۳۲۳ شمسی که در آن روزگار کاملاً بدیع و نو بود، در مشهد بنیاد نهاد و در آن به ترویج ایمان کهن در قالب و بیان جدید که اصطلاحاً نوگرایی اسلامی نام گرفته است، پرداخت و انبوه جوانان مشتاق را در آن کانون گرد آورد.

در کنار این تلاشها قلم را نیز به یاری طلبید و با نثری بی‌تکلف و ساده و قابل درک برای همه، از جمله جوانان، به انتقال مفاهیم اسلامی دینی به اذهان مخاطبان جوان خود همت گماشت.

در این راستا، منبع اصلی الهام‌بخش اندیشه‌های دینی‌اش، «قرآن» و «نهج‌البلاغه» بود ممکن است در شرایط کنونی جامعهٔ ما، اهمیت این گرایش و توجه به قرآن و نهج‌البلاغه کاملاً فهم نگردد اما با توجه به فضای مذهبی حاکم بر پنجاه سال قبل ایران، ارزش و اعتبار تکیهٔ استاد به دو کتاب مذکور قابل درک خواهد بود.

اساساً قرآن، که تنها و نخستین منبع و متن خدشه‌ناپذیر آئین مسلمانی است و طبعاً تمام برداشتها و عقاید و آرای اسلامی قبل از هر چیز باید براساس آن کتاب عزیز بنیاد پذیرد، قرن‌ها در تمام جوامع اسلامی از آن میان ایران، مهجور و متروک بود و هرگز به عنوان کتاب مکتب و ایدئولوژی و سیاست و اجتماع و مبارزه و زندگی مطرح نبود. این است که نخستین ندای دردمندان سیدجمال دعوت مسلمانان به قرآن و بهره‌جویی کامل و شایسته، چنان که حقیقت و رسالت قرآن اقتضا دارد، از آن کتاب حیات و زندگی بود. پس از سیدنیز تمام متفکران مصلح مسلمان، توجه ویژه‌ای به قرآن و نحوهٔ تلقی و برداشت از آن، پیدا کردند.

بسیاری از تفسیرهایی که در سرتاسر سدهٔ چهاردهم نوشته شده است، کم و بیش به نوعی تحت تأثیر شعار اساسی «بازگشت به قرآن» و بطور کلی نوگرایی اسلامی قرار داشتند.^{۱۰}

نهج‌البلاغه نیز با همهٔ ارجی که نزد پیشینیان مسلمان، از شیعه و سنی، داشت حدیث دردناکتری داشت. چرا که اساساً در محافل عام و خاص مذهبی ما مطرح نبود، حتی در حد یک کتاب دعا و متن روایی نیز مورد توجه قرار نداشت. شهید مرتضی مطهری (۱۳۲۸-۱۳۵۸ ش) میزبان آشنایی مردم و حتی عالمان دین را در آن روزگار چنین وصف می‌کند:

«... اعتراف می‌کنم که مانند همهٔ طلاب و همقطارانم با دنیای نهج‌البلاغه بیگانه بودم. بیگانه وار با آن برخورد می‌کردم، بیگانه‌وار می‌گذشتم، تا

آنکه در تابستان سال ۱۳۲۵ به اصفهان رفتم. تصادف کوچکی مرا با فردی آشنا با نهج‌البلاغه آشنا کرد، او دست مرا گرفت و اندکی وارد دنیای نهج‌البلاغه کرد، آنوقت بود که عمیقاً احساس کردم این کتاب را نمی‌شناختم و بعدها آرزو کردم که ای کاش کسی پیدا شود و مرا با دنیای قرآن نیز آشنا سازد.^{۱۱} تصادفی نبود که سید جمال، پس از تکیه به قرآن، نهج‌البلاغه را به معنایی کشف می‌کند و آن را به دوستش عبده می‌شناساند.

در چنین شرایطی، در کنار کسانی چون مطهری و آیت‌الله طالقانی (۱۳۲۹ ق-۱۳۵۸ ش)، استاد شریعتی قرآن و نهج‌البلاغه را به مثابه دو کتاب بیدارگر و مکتب ساز و حرکت آفرین و الهام بخش مبارزات سیاسی و فکری و اجتماعی در دست می‌گیرد و آن دورا بنیای اساسی آموزشها و آثار و آرای خود قرار می‌دهد. وی در مورد نقش قرآن قاطعانه می‌گوید: «با مراجعه به این کتاب مقدس (قرآن) می‌توان جمیع انحرافات فکری و اعتقادی و عملی مسلمین را... تشخیص داده و راه راست را بازشناخت. بنابراین درمان جمیع دردها و اصلاح همهٔ مفاسد و وصول به همهٔ سعادات را باید از قرآن خواست»^{۱۲}.

این گرایش قرآنی و توجه به نهج‌البلاغه جوانان بسیاری را، از ورای انبوه خرافه‌ها و اخباریگریهای رایج، به سرچشمه‌های نخستین اسلام و زلالی وحی «صامت» و «ناطق» آشنا کرد.

چنان که اشارتی رفت، از امتیازات استاد شریعتی دو فرهنگ داشتن ایشان است. این ویژگی از اهمیت خاص برخوردار است.

در ۱۵۰ سال اخیر، بسیاری از عالمان و روشنفکران داعیهٔ اصلاح‌گری داشتند اما غالب ایشان یا با فرهنگ و معارف غنی و کهن اسلامی آشنا نبودند و یا زمان و فرهنگ جدید روزگار را درک نمی‌کردند و یا از هردو بیگانه و تهی بودند. و لذا این طایفه یا اثر تعیین‌کننده‌ای در پیکار اجتماعی و جهت‌گیریهای فکری و اعتقادی نداشتند و یا اثرات منفی و انحرافی برجای نهادند. داعیه‌دارانی چون سرسیداحمدخان هندی (۱۲۳۲-۱۳۱۶ ق)، فتحعلی آخوندزاده و ملکم خان (۱۲۴۹-۱۳۲۶ ق)، علی‌رغم برخی اندیشه‌ها و اثرگذاریهای اجتماعی مثبت، از این شمارند.

راز خرده‌گیریهای شدید و انتقادهای کوبندهٔ سیدجمال به احمد خان در رسالهٔ نیچریه و در یکی از مقالات جمالیه^{۱۳} در همین نکته است.

تجربه‌های مکرر تاریخی در روند اصلاح‌گری دینی و اجتماعی قرن ما روشن می‌سازد که تنها کسانی قادرند مصلح واقع و صادق و مثبت باشند که هم فرهنگ تاریخی و ملی کهن خود را خوب بشناسند و آن مجموعه را براساس ایدئولوژی خالص دینی نقادی و بازسازی کنند و هم بازمان و مسائل عصر و پیچیدگیهای علوم و فنون و ترفندهای استعماری و ایدئولوژی‌های این قرن کاملاً آشنا باشد و در نهایت علوم و تمدن جدید را براساس ایمان کهن و فرهنگ پالایش یافتهٔ قدیم استوار سازند. اگر غیر از این باشد، مصلحان لزوماً به ارتجاع و سنت‌پرستی عامیانه دچار خواهند شد و هرچیز قدیمی را لزوماً دینی و هر پدیدهٔ جدید را لزوماً بی‌دینی و کفر خواهند دانست مانند وهابیان، و یا در دام فریبای غرب زدگی و تسلیم در برابر فرهنگ استعماری گرفتار خواهند آمد و مانند ملکم شعار «اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی»^{۱۴} راسر خواهند داد و عملاً جلاده صاف کن استعمار خواهند شد.

بی‌گمان یکی از رازهای موفقیت درخشان کسانی چون سیدجمال، اقبال، مطهری، محمدباقر صدر،

طالقانی، استاد شریعتی و دکتر شریعتی در همین حقیقت است. اینان شعار بازگشت به اسلام نخستین را مطرح ساختند اما هرگز دردامن کهنه‌پرستی و ارتجاع سقوط نکردند، شعار بهره‌گیری از علوم و فنون جدید را سردادند اما هیچ‌گاه در دام غرب زدگی و مدرنیسم منحنط و استعماری نلغزیدند.

با اینکه استاد شریعتی بیشترین سالیان عمرش را در جبههٔ اندیشه و فرهنگ گذراند اما تا آخرین لحظه از مبارزات سیاسی و اجتماعی جدانشد و همواره در متن درگیریهای حق و باطل زمان حضور داشت. در مبارزات ملی-اسلامی سالهای پرشور دههٔ سی و چهل محبوب‌ترین و مؤثرترین چهرهٔ سیاسی و ملی و مذهبی خراسان بود و در «نهضت مقاومت ملی» از برجستگان به شمار می‌آمد. پس از آن تا واپسین روزهای عمر رژیم بی‌بنیاد پادشاهی نیز بار پر مخاطرهٔ مبارزه را به دوش کشید و رنجهای بسیاری را در زندانهای مکرر و بیرون از آن به جان خرید.

بجا خواهد بود که در اینجا از شیرین‌ترین میوهٔ باغستان پرگل استاد شریعتی، شادروان شهید دکتر شریعتی (۱۳۱۲-۱۳۵۶ ش) یاد کنیم. با اینکه می‌دانیم دکتر شریعتی بر مرید و مرادی و مدح و ثنای معمول میانه‌ای نداشت، در عین حال وقتی که می‌بینیم خضوع خاصی نسبت به پدر، استاد و مرادش^{۱۵} نشان می‌دهد و او را یکی از معبودهایش و یکی از نخستین سازندگان روحش می‌شمارد که «هم هنر فکر کردن را» به وی آموخت و «هم فن انسان بودن» را و هم «طعم آزادی، شرف، پاکدامنی، مناعت، عفت روح و استواری و ایمان و استقلال دل را» به کامش ریخت،^{۱۶} نقش تاریخی و اثر وجودی استاد شریعتی آشکارتر می‌گردد. هرچند ابعاد و گستردگی و عمق اندیشه و عمل دکتر شریعتی و آثار وجودی‌اش بسیار فراتر از پدر بوده است، اما نباید از یاد برد که اولاً او شاگرد برجسته و ممتاز مکتب پدر بود و بسیاری از مایه‌های اساسی فکری و اخلاقی و معنوی را، چنان که خود گفته است، از پدر کسب کرده است و ثانیاً، بی‌تردید اگر زمینه‌سازیه‌ها و حرکت‌های روشنگرانهٔ اصلاحی و اندیشه‌پراکنی‌های اصولی و مثبت شماری اندیشمندان و مصلحان روزگار، از جمله پدر، نبود احتمالاً یا شخصیتی چون دکتر شریعتی پدید نمی‌آمد و یا در فضای تهی و بی‌زمینه، کاری اساسی از پیش نمی‌برد. خدای آن‌دور ابیامرزادور اهشان پایدار و پرور هر و باد.

بی‌نوشتها:

۱. تفسیر آفتاب، ص ۲۱۸

۲. مقالات جمالیه، ص ۱۶۵

۳. همان، ص ۹۳-۹۶

۴. سرتاسر مقالات «عروة الوثقی» و نیز «رساله نیچریه»

۵. مقالات جمالیه، ص ۳۴، سید جمال‌الدین اسدآبادی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی، صدر واقعی، ص ۲۰۸

۶. مسلمون ثوار، محمد عماره، بیروت، ص ۱۹۰-۱۹۱

۷. یادنامهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی، سید هادی خسرو شاهی، ص ۵۷

۸. م. آ. ۱۳/۲۴۴

۹. همان

۱۰. به کتاب تفسیر و تفاسیر جدید اثر بهاء‌الدین خرمشاهی مراجعه شود.

۱۱. سیری در نهج‌البلاغه، مرتضی مطهری، ص هشت (مقدمه)

۱۲. تفسیر نوین، ص هشت (مقدمه)

۱۳. مقالات جمالیه، ص ۹۴-۱۰۴

۱۴. کتاب فکر آزادی و مقدمهٔ مشروطیت فریدون آدمیت، ص ۱۱۳

۱۵. م. آ. ۵/۴۷

۱۶. م. آ. ۱۳/۳۲۵